

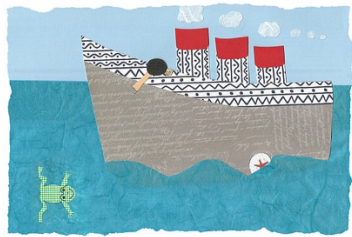
	<p>چه اتفاقی برای قورباغه افتاد؟</p> <p>از پتر هرتلینگ</p>
	<p>دو سال قبل با فرزندم در دریا ی هلند بودم. هوا خوب بود، ما اغلب برای شنا میرفتیم.</p> <p>پسرم کلمنس، وقتی که پنج سال داشت، برای دریا یک قورباغه ی پلاستیکی بادی سبز زرد رنگی داشت، که آنرا خیلی دوست می داشت و همیشه آنرا دنبال خودش می کشید.</p> <p>در آب روی قورباغه می نشست و با او روی موجها سواری می کرد.</p>
	<p>من میدانم که آیا شما همه جزر و مد رو میشناسید. هر دریایی جزر و مد دارد. هنگام مد آب به سمت خشکی می آید و هنگام جزر از خشکی به دریا بر می گردد. به خاطر سرعت و قدرت جزر، کسی که در حال شنا کردن است، فوق العاده سریع به سمت دریا کشیده می شود. به همین خاطر در زمان جزر نباید شنا کرد.</p>
	<p>کلمنس این را میدانست و هیچ وقت آن کار را نکرد. اما فکر می کرد که قورباغه می تواند، و قورباغه را روی آب نشاند، منتظر ماند تا او کمی شنا کند و ناگهان صدای فریاد کلمنس را شنیدم:</p> <p>قورباغه داره میره! قورباغه داره میره!</p> <p>و من می بینم که قورباغه در فاصله ی دوری روی دریاست.</p>
	<p>من همچنان در داخل دریا اینطرف و آنطرف میرفتم تا قورباغه را بگیرم، ناگهان متوجه شدم که چگونه زیر پاهایم خالی می شود، چگونه شن به دریا سرازیر می شود، بنابراین سر جابم ماندم و با نگاهم قورباغه را دیدم که مدام کوچک و کوچک تر می شد.</p>



من همچنان در داخل دریا اینطرف و آنطرف میرفتم
تا قورباغه را بگیرم، ناگهان متوجه شدم که چگونه
زیر پاهایم خالی می شود، چگونه شن به دریا سرازیر می
شود، بنابراین سر جایم ماندم و با نگاهم قورباغه را دیدم که
مدام کوچک و کوچک تر می شد.

از آن پس داستان های زیادی را برای خودم ساختم، داستان
هایی برای قورباغه ای که ما دیگر او را نمی توانستیم ببینیم
و امکان داشت در دریای پهناور برایش اتفاقی پیش آید.

شاید این داستان:



قورباغه شنا می کند و شنا می کند.
او در دریا بسیار کوچک است.

یک کشتی بخار عظیم از کنارش رد می شود، یک پسر از
کشتی به پایین نگاه میکند،
قورباغه ی کوچک را می بیند و فریاد می زند:
آنجا یک قورباغه هست! من آن قورباغه را می خواهم!



ناخدا، که آن را می شنود، می گوید:
ما نمی توانیم به خاطر تو کشتی بخار را متوقف
کنیم.

اگر ما کشتی بخار را متوقف کنیم، زمان زیادی می برد تا
کشتی در یکجا بایستد، آنوقت قورباغه از ما دور شده و قابل
دیدن نیست.

پس پسر دستی تکان می دهد، و قورباغه به شنا کردن ادامه
می دهد - شاید به سمت انگلستان.

یا این داستان:



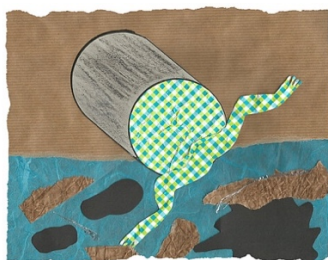
قورباغه شنا می کند و شنا می کند و او واقعا به
انگلستان می رسد.

دوباره مد می شود، و قورباغه به سمت لوله ای که از آن آب
آلوده به دریا می ریزد، روانه می شود.

موج دریا با فشار قورباغه را به داخل لوله می برد.

در آنجا تاریک است و بوی بد می دهد.
لوله باریک می شود، اما آب از آنجایی که قدرت زیادی دارد،
قورباغه ی بیچاره را عمیق تر به داخل دریا هل می دهد.

سپس جزر می شود، و آب عقب نشینی می کند،
قورباغه در لوله ای که بوی گند و اشغال می دهد
گیر می کند.



آیا او همیشه در آنجا می ماند؟ نه!

رفته رفته باد قورباغه کم می شود، او کوچک تر می شود، و
به همین خاطر می تواند با پوست چروکیده دوباره شنا کنان
از لوله خارج شود، به ساحل می رسد، جایی که یک کودکی
او را پیدا می کند، او را با خودش می برد و دوباره آن را
بادش می کند.

من به یک داستان بسیار هیجان انگیز فکر میکنم:

قورباغه مدت زیادی در دریا شناور است، تا اینکه به
نزدیک ساحل انگلستان می رسد. موج ها بلند تر می شوند.



در این داستان قورباغه می بیند که یک ماهیگیر در قورباغه گیر می کند.
او می بیند که ماهیگیر در قورباغه گیر می کند و او را با خودش می برد.
او می بیند که ماهیگیر در قورباغه گیر می کند و او را با خودش می برد.
او می بیند که ماهیگیر در قورباغه گیر می کند و او را با خودش می برد.

قورباغه از آنجایی که خیلی سبک است، امواج بلند
برایش فرقی ندارند.

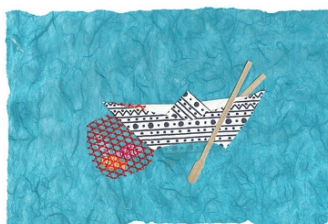


او از موجی به موج دیگری رانده می شود، و آب به شدت بر
روی او فرود می آید، کسی که تا به حال قورباغه ی بادی را
دیده باشد، ترس این را دارد که ناگهان سوزنش بیرون بیرون
و بادش خالی شود.

سپس قورباغه غرق خواهد شد.

اما قورباغه ی داستان من به زیر آب نمی رود.

چند لحظه پیش یک پسر، که در یکی از دهات
انگلستان در نزدیک ساحل زندگی میکند و بعضی
اوقات با قایق پدرش که ماهیگیر است،
به دریا می رود، یک بار دیگر قایق پدرش را بدون اجازه اش
میگیرد.



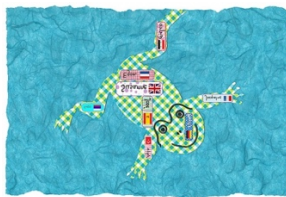
او بارها این کار را کرده بود.

اما این بار پسر توجه نکرد، که هوا چگونه خواهد شد.
این اشتباه او بود.

	<p>او همینطور که به سمت دریا مشغول پارو زدن بود، یک دفعه موج های عظیمی به طرفش آمدند، موج ها قایق را به این طرف و آن طرف پرت می کردند.</p> <p>پسری که من اسمش رو ادوارد می گذارم، سکان از دستش خارج می شود و کاملا درمانده در دریا می ماند.</p> <p>همواره آب وارد قایق می شود، و ادوارد سعی می کند، با دستانش آب را خارج کند. او دیگر موفق به اینکار نمی شود. مدت زیادی طول نمی کشد تا قایق پر از آب، مانند یک سنگ به زیر آب برود.</p>
	<p>پسر وحشتناک می ترسد، کمک می خواهد، اما کسی او را نمی شنود.</p> <p>امواج او را به این سمت و آن سمت می برند، او آب زیادی قورت می دهد و سعی می کند تا شنا کند.</p> <p>در واقع او یک شناگر ماهری است، اما در این دریای پر از موج او دیگر نمی تواند شنا کند.</p>
	<p>او در آنجا قورباغه را می بیند.</p> <p>قورباغه از یک موجی به سمت او پرتاب می شود. او پر از باد هست.</p> <p>پسر او را محکم می گیرد و سوار بر قورباغه روی امواج بالا و پایین می شود، و اینگونه به خشکی می رسد.</p> <p>اکنون قورباغه ی من حتی یک پسر را نجات داده است.</p>
	<p>و در آخر یک داستان دیگر:</p> <p>قورباغه شناکنان دور شد.</p> <p>هوا خوب است و او خیلی زود به انگلستان می رسد. در آنجا یک دختری که با مادرش در ساحل راه می روند، او را پیدا می کند.</p> <p>دختر می گوید: او یک قورباغه ی با مزه ای است، که می خواهم نگاهش دارم.</p> <p>مادر می گوید: شاید قورباغه بخواد به شنا کردن ادامه بدهد.</p>



میدونی چیه، ما یک نوار چسب بر روی قورباغه می چسبانیم و با یک ماژیک پررنگ ، که در آب پاک نشود، روی نوار چسب می نویسیم:
قورباغه به سوزانه در انگلستان روز بخیر گفت.
کسی که او را پیدا می کند، باید دوباره او را در آب بفرستد!
و آنها قورباغه را دوباره در دریا به جلو می فرستند.



در هلند یک پسری او را پیدا می کند، که اکنون نام دارد، و او هم یک نوار چسب با نامش روی قورباغه می چسباند.

قورباغه به شنا کردن ادامه می دهد، او به فرانسه می رسد. در فرانسه دختری یک ورقه روی آن می چسباند، نامش ژاکلین است؛ در اسپانیا یک پسری، که خوزه نام دارد. و در آخر قورباغه ی مسافر بامزه پر از برجست با نامهای ها مختلف بود.
او در دریا شناگر است و هرگز دوباره به ساحل بر نمی گردد.



و حالا شما چه داستانی در باره ی قورباغه تعریف می کنید؟



پایان